پیشخوان

گامی در تبیین و بازنمایی «انقلاب دوم»

اختلال تمامی سرپُل‌های امریکا در ایران

■ محمدرضا کائینی

در آستانه چهل و دومین سالروز تسخیر لانه جاسوسی امریکا، مروری مستند بر این رویداد، بهنگام به نظر می‌رسد. اثر «انقلاب دوم» تألیف احمدرضا شاه‌علی، در زمره پژوهش‌هایی است که گزارشی نسبتاً دقیق از این واقعه به دست می‌دهد. در دیباچه این تحقیق- که مرکز اسناد انقلاب اسلامی آن را روانه بازار نشر ساخته- در این باره آمده است:

«پس از افشای اسناد لانه جاسوسی امریکا، سیستم جاسوسی و ارتباطات امریکا در داخل کشور، به طور کامل مختل شد و سرپل‌هایش در ایران لو رفتند! مهم‌تر از همه اینکه، سفارت به عنوان یک جاسوسخانه رسمی و مطمئن از دست رفت! این امر باعث شد تا امریکا، آخرین حرکت خود- یعنی کودتای نظامی- را علیه ایران، طراحی کند. هدف امریکا این بود که هم بتواند نظام مقدس اسلامی را سرنگون نماید و هم جاسوسان خود را از اسارت آزاد کند. در این میان، اشاره به یکی از پیامدهای مهم واقعه تسخیر لانه جاسوسی، ضروری به نظر می‌رسد. این واقعه، زمینه‌سازی برای حضور نیروهای متعهد و انقلابی پیرو خط امام(ره)، در عرصه‌های مدیریتی کشور است. بدون شک، این حماسه که عده‌ای از دانشجویان متعهد و متخصص کشور آن را آفریدند، موجب شد تا برخی از گروه‌ها و احزاب سیاسی، که اعتقاد چندانی به ارزش‌های انقلاب نداشتند، از عرصه اجرایی حذف شوند و جوانانی که یک سال و اندی حضور در متن واقعه انقلاب دوم، آنها را کارکشته و پخته کرده بود، اداره امور کشور را اندک‌اندک در دست بگیرند تا آنجا که بسیاری از آنها، امروزه در بخش‌های مختلف اجرایی

آبان ۱۳۵۸. نمایی از تظاهرات تأییدآمیز مردم در برابر لانه جاسوسی امریکا

نظام، مشغول خدمت انقلاب هستند، هرچند بعضی از آنها به دامن لیبرالیسم لغزیدند!

در کنار این فعالیت اجرایی، امروزه از افکار و نظرهای بسیاری از همان جوانان پرشور، در عرصه تحقیق و پژوهش دانشگاهی، برای اداره هرچه بهتر امور کشور استفاده می‌شود. در این میان، لازم است تا از گروه دیگری از دانشجویان پیرو خط امام(ره) یاد کنیم. آنها که امروزه در میان ما نیستند. عزیزانی چون شهید رجب‌بیگی، شهید هادی‌زاده، شهید بسطامی، شهید کدخدازاده و ده‌ها دانشجوی شهید دیگر، که با آغاز جنگ تحمیلی، داوطلبانه به جبهه‌های نبرد حق علیه باطل شتافتند و به مقام رفیع شهادت دست یافتند. به یقین روح این یاران فراموش‌نشدنی، ناظر اعمال و رفتار ماست و ما در فردای قیامت، باید در برابر آنان پاسخگو باشیم. واقعه تاریخ‌ساز و بی‌نظیر تسخیر لانه جاسوسی امریکا در تهران، حماسه‌ای جاویدان و تأثیرگذار در سیر تکوین و بلوغ انقلاب اسلامی بود. اگر این کار انجام داده نمی‌شد، سیر حوادث ۲۵ سال اخیر، به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد و باعث می‌شد تا جمهوری اسلامی در نقطه‌ای قرار بگیرد، که با کمال مطلوب بنیانگذار جمهوری اسلامی، حضرت امام خمینی(ره)، فاصله زیادی داشته باشد. این مسئله، ضرورت انتشار کتاب‌های تحلیلی که دربردارنده اطلاعات صحیح و غیرمغرضانه از وقایع آن روزها باشند را، بیش از پیش روشن می‌کند. از این رو در اثر انقلاب دوم، سعی شده است تا با ارائه تحلیل‌های درست و واقع‌بینانه از شرایط حاکم بر جامعه آن روز ایران، علل تسخیر لانه جاسوسی و واکنش نیروهای مختلف سیاسی کشور نسبت به این واقعه و پیامدهای داخلی و خارجی آن، بررسی شود. امید می‌بریم که انتشار این کتاب و کتاب‌های ارزنده دیگر از این دست، زمینه آشنایی بیشتر جوانان و نوجوانان برومند ایران اسلامی را، با واقعه‌ای که تصویر روشنی از آن در ذهن ندارند فراهم کند...»

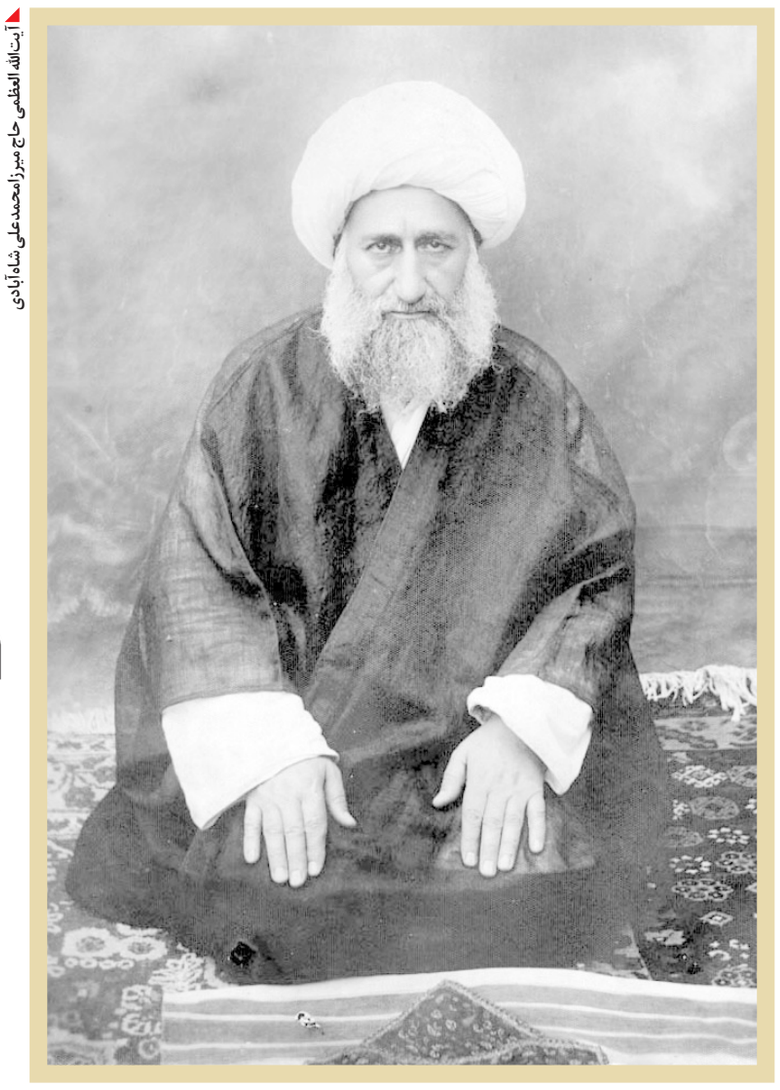

آیت‌الله العظمی حاج میرزا محمدعلی شاه‌آبادی

تلاش بی‌فرجام قزاق برای انزوای کامل روحانیت

آنان که برکشیده انگلستان را با استقامت به عقب راندند

■ داود امینی

تلاش برای تضعیف نمادهای دین در جامعه و متولیان آن، یعنی روحانیت زمان آگاه و مبارز، در زمره سیاست‌های کلان رضاخان، در دوره سلطنت وی بود. این رویکردها اما اگرچه در غایت خویش با شکست مواجه شد اما خوانش آن، ما را به درکی واقع‌بینانه‌تر رهنمون می‌سازد. امید آنکه تاریخ‌پژوهان معاصر و عموم علاقه‌مندان را، مفید و مقبول آید.

در دوران سلطنت رضاخان، تلاش برای از میان بردن جایگاه روحانیت، وارد مرحله جدید و بی‌سابقه‌ای شد. او به هر صورتی که می‌توانست، تلاش می‌کرد تا روحانیت را در انزوای کامل قرار دهد و مقامات روحانی را، از انجام وظایف دینی خود بازدارد. وجود تعداد زیادی از اسناد و گزارش‌های شهربانی در این خصوص، مؤید این مسئله است، که اشاره به پاره‌ای از اسناد موجود، نشانگر چگونگی برخوردها و رفتارهای حکومت پهلوی، با روحانیت خواهد بود.

■ سلطان‌الواعظین شیرازی و جُرم سخن گفتن علیه بهائیت!

یکی از روحانیون بزرگی را که رضاشاه ممنوع‌المنبر و تبعید کرد، سلطان‌الواعظین شیرازی بود. وی که در سال ۱۳۱۳، در سیرجان علیه بهائیت سخن رانده بود، بلافاصله به دست مأموران رژیم جلب و به کرمان تبعید شد. علت چنین برخوردی از آنجا نشئت می‌گرفت، که بهائیت دست پرورده عمال انگلیس، در ایران بود و از این رو رضاشاه، اجازه بدگویی به آن را، که در جهت تضعیف و تحقیر ارزش‌های اسلامی بنا شده بود نمی‌داد، چراکه در آن صورت، خود مورد نکوهش سردمداران انگلستان قرار می‌گرفت. بر اساس اسناد موجود، سلطان‌الواعظین دو سال بعد از تبعید به کرمان، چون در این شهر هم در موضوع وقایع مسجد گوهرشاد، علیه رژیم سخن گفته بود، مجدداً از سوی رضاشاه ممنوع‌المنبر گردید و سپس دستور تبعید دگرباره او نیز، به دست وی صادر شد. در اصفهان «شیخ حسین‌علی راشدخراسانی»، به اتهام بدبین نمودن مردم به اصلاحات رضاشاه، از قبیل تغییر لباس و کشف حجاب، به دستور شخص رضاشاه بازداشت و خلع لباس شد.

■ آیت‌الله سیدابوالحسن طالقانی و تعطیل جلسات وی از سوی رضاخان

آیت‌الله سیدابوالحسن طالقانی هم، یکی از مخالفان رضاشاه و از یاران شهید آیت‌الله سیدحسن مدرس، به شمار می‌آید. وی در اواخر سردار سپهی رضاخان، جلساتی علیه وی در منزلش برپا می‌ساخت، که آیت‌الله مدرس از گردانندگان این جلسات بود و سرانجام هم توسط رضاخان، تعطیل شد. پس از آن و از بیم مأموران رژیم، آیت‌الله سیدابوالحسن طالقانی به همراه فرزندش آیت‌الله سیدمحمود طالقانی، مدت‌ها در باغ‌های اطراف شمیران در اختفا به سر بردند! وی تا هنگام شهادت مدرس، با او مکاتبه داشت و تماس‌هایش قطع نگردید. از فعالیت‌های فرهنگی و تبلیغی او، مقابله با سیاست‌های ضداسلامی رژیم و گسترش دستگاه تبلیغی مسیحیت عنوان شده است، که با تأسیس انجمن‌های تبلیغی، به این امر مبادرت می‌ورزیدند. مجله‌ای هم با نام «البلاغ»، با همت وی و برخی علما منتشر گردید، که بلافاصله انتشار آن از سوی حکومت، متوقف شد.

■ خالصی‌زاده در زندان و تبعید مداوم

شیخ مهدی خالصی‌زاده در آخر تیر ۱۳۰۳، به جرم تحریک مردم در قتل ماژور ایمبری کنسول امریکا، به همراه آیات شیخ حسین لنکرانی و سیدرضا فیروزآبادی، به کلات تبعید شد. در جریان تغییر سلطنت، وی از مخالفان و در جناح مدرس قرار داشت. پس از روی کار آمدن رضاشاه، او را به اجتناب از ظلم و ستم و انجام امور عام‌المنفعه دعوت کرد که در نتیجه، به دستور شاه به زندان افتاد! وی پس از چند ماه که در تهران بازداشت و زندانی بود، به تویسرکان تبعید شد و سپس بعد از یک سال، از آنجا نیز به نهاوند تبعید گردید. خالصی‌زاده، در طول دوره رضاشاه، دائم در حبس و تبعید و شکنجه به سر برد، لیکن دست از تلاش خود برای تحکیم مبانی اسلام برنداشت. وی در مورد مبارزاتش با رژیم پهلوی و عدم ترس و واهمه‌اش از این حکومت، چنین نوشت: «تمام ملت ایران مطمئن باشند کسی که ظلم و ستم و شکنجه پهلوی و تهدید به قتل و مسموم کردن مکرر او را از دین اسلام و حب آزادی منصرف نکرد، محال است که به این توهات واهیه، از مقصد خود که رضای خداوند در اوست، منصرف شود!...».

■ مخالفت‌های آیت‌الله کاشانی با سیاست‌های غیردینی رضاخان

آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی نیز پس از مبارزاتش با بریتانیا در عراق و پس از آنکه از سوی انگلیس مورد تعقیب قرار گرفت، در ۳۰ بهمن ۱۲۹۹ و همزمان با کودتای رضاخان، به تهران آمد. در طول دوران حکومت رضاشاه، وی گرچه مکاتبات زیادی با دولتمردان رژیم، برای رفع گرفتاری علما و مردم انجام داد، لیکن در طی این دوره، مورد احترام مسئولان دولتی بود. با این وجود، آیت‌الله کاشانی، زمانی که به ماهیت رژیم رضاشاه پی برد، با برخی از سیاست‌های ضداسلامی و ضدملی او مخالفت کرد. روش او در چنین مواردی، از طریق جلب اطمینان دولتمردان بدبین رژیم نسبت به روحانیت و تحریک احساسات و عواطف آنان بود به طوری که پس از چنگ انداختن وزارت معارف بر اوقاف، که یکی از اهداف آن از بین بردن مدارس علوم دینی بود، وی در نامه‌ای خطاب به رئیس‌الوزرا در ۲۳ مهر ۱۳۱۵، چنین نوشت: «اقدام اخیر وزارت معارف در توقیف اوقاف مدارس، که جمعی از طلاب علوم دینیه به نان خالی قناعت می‌نموده و به ماهی سه چهار پنج تومان گذران می‌کردند، به کلی آن بیچارگان را از وسایل زندگانی محروم و شاهرگ آنها را قطع نموده... چون حس فطرت و عقیدت و علو همت حضرتعالی مشهود است، تصدیق داده توجه خداپسندانه را که موجب خیر دارین است انتظار دارد...».

آیت‌الله کاشانی با ماجرای کشف حجاب نیز، مخالفتی صریح و روشن نمود. در هنگام توقیف کتاب‌های شیخ‌محمد خالصی‌زاده، در جهت رفع توقیف آنها مکاتبه کرد و در جریان دستگیری حجت‌الاسلام سیدعلی‌اکبر خویی از دستگیرشدگان واقعه گوهرشاد، خواستار لغو تبعید او شد. آیت‌الله کاشانی پس از شهریور ۱۳۲۰، توانست به عنوان یکی از مقبول‌ترین چهره‌های سیاسی ایران، مطرح گردد و ضمن کسب محبوبیت زیادی در میان مردم، با رهبری شاخه روحانیت و جناح مذهبی نهضت ملی نفت، نقش مؤثری در تحولات سیاسی- اجتماعی این دوره کشور، ایفا نماید.

■ آیت‌الله شاه‌آبادی در میدان مبارزه‌ای صریح

آیت‌الله محمدعلی شاه‌آبادی در دوره رضاشاه، در زمینه فرهنگی و سیاسی در تهران و قم تلاش بسیار کرد. وی از اینکه اسلام از سوی رضاشاه مورد تهدید قرار گرفته بود، حتی پیش از سلطنت وی، ابراز نگرانی می‌کرد. چنانکه در پیش‌بینی خود در مورد رضاخان، به مدرس گفته بود: «این مردک الان که به قدرت نرسیده است، اینچنین به دستبوس علما و مراجع می‌رود و تظاهر به دینداری می‌کند و از محبت اهل‌بیت(ع) دم می‌زند، لکن به محض آنکه به قدرت رسید، به همه علما پشت می‌کند و اول کسی را هم که لگد می‌زند، خود شما هستید!...».

آیت‌الله شاه‌آبادی با ورود به صحنه سیاسی، تلاش کرد تا علمای تهران را متحد سازد. اما با درهم شکستن اتحاد علما و در اعتراض به جنایت‌های رضاشاه، تصمیم گرفت در حرم حضرت عبدالعظیم، متحصن شود. به نظر می‌رسد این تحصن، در آستانه تغییر رژیم صورت گرفته، و به مدت ۱۱ ماه به طول انجامیده است. وی همیشه رضاشاه را، با عنوان چاروادار تعبیر می‌کرد و در یکی از سخنرانی‌هایش در مخالفت با رضاشاه چنین گفته است: «خدایا، تو شاهد باش که من به علمای اعلام، در نجف اشرف و قم و مشهد و اصفهان و سایر بلاد نوشتم و بر آنان حجت را تمام کردم و برای اقشار مختلفه نیز حجت کردم، که این چاروادار با من دشمنی و عناد ندارد، این با قرآن و اسلام مخالف است و چون من و امثال من را حامی و حافظ اسلام و قرآن می‌داند، مخالفت می‌کند. اگر به او مهلت داده شود، اسلام و قرآن را در این مملکت از ریشه خشک خواهد کرد!...».

وی همواره در دوران حکومت رضاشاه نیز علیه آن رژیم سخنرانی می‌کرد و نسبت به اعمال ضدمذهبی شاه، روشنگری می‌نمود و این رویه را در کلاس‌های اخلاق خود در تهران و سپس قم، همچنان ادامه داد.

■ تلاش روشنگرانه بانوی مجتهده «امین اصفهانی»

درست در هنگامی که سیاست‌های تجددگرایانه، توسط برخی از زنان غربزده تبلیغ می‌شد و از سویی دیگر دیدگاه سنتی مانع تحصیل زنان بود، خانم «سیده‌نصرت‌بیگم امین» مشهور به بانوی ایرانی، با کوشش کم‌نظیر و با وجود مشکلات فراوان به تحصیل معارف اسلامی تا مدارج عالی همت گماشت و پس از تغییر رژیم قاجار و حاکمیت غربگرایان نیز، همچنان به پاسداری از فرهنگ اسلامی پرداخت. در دوره رضاشاه، مراتب علمی این بانو برای اهل فن پوشیده نبود. با وجودی که وی از سیاست به دور بود، برخی توصیه ایشان به شرکت زنان در مسائل اجتماعی در دوره رضاشاه را، یک نوع روش سیاسی می‌دانند. خانم امین با مقاومت‌های فرهنگی و زنده نگه‌داشتن معارف اسلامی، خواه ناخواه سدی در برابر تجددخواهی و اسلام‌ستیزی عصر رضاشاه به شمار می‌آمد.

■ تعدادی اندک از روحانیون، که به خدمت تجددگرایی رضاخانی درآمدند!

ذکر این نکته ضروری است که در این میان، تعداد اندکی از روحانیون که در واقع روحانیون درباری بودند، تسلیم وعده و وعید رژیم گشتند و با آن حکومت، همکاری نمودند. در این باره سخنان امام خمینی، بسیار گویاست. چنانکه ایشان گفته‌اند: «در این میان چند تن از آخوند قاچاق، که از علم و تقوا یا دست کم تقوا عاری بودند، به نام روحانیت ترویج کردند و با نام اصلاحات برخلاف دین، آنها را به نوشتن و گفتن وادار کردند!...».

منظور امام خمینی از این دسته، افرادی چون شریعت‌سنگلجی بود، که با لباس روحانیت به اصطلاح اصلاحات دینی را بیان می‌کرد، که در حقیقت ریشه دین را می‌زد. امام خمینی، در آن زمان در حوزه علمیه، درس‌های کفایه، مکاسب و منظومه و اسفار را تدریس می‌کردند. ایشان همچنین درس اخلاق را نیز در روزهای پنج‌شنبه و جمعه، در مدرسه فیضیه برپا می‌ساختند که صدها تن از فضلای قم در آن شرکت می‌کردند. تأثیرپذیری این کلاس از سوی طلاب، موجب شد تا مأموران دولتی در صدد تعطیلی آن برآیند، لیکن با مقاومت سرسختانه امام‌خمینی مواجه شدند و ایشان در پاسخ فرستاده پلیس، ضمن تأکید بر عدم تعطیلی کلاس اخلاقش گفت: «من موظف هستم به هر نحوی که هست، این جلسه را برگزار نمایم. پلیس شخصاً بیاید و از انعقاد آن جلوگیری کند!...».

در هر روی با فشار مأموران دولتی، امام خمینی ناچار شدند کلاس درس اخلاق خود را از مدرسه فیضیه، به مدرسه حاج‌ملاصادق منتقل نمایند، که این مدرسه در منطقه دوردست شهر قم بود و تا سقوط حکومت رضاشاه نیز، این کلاس همچنان ادامه داشت.

■ شرایط خطیر حوزه قم پس از رحلت آیت‌الله حائری

پس از رحلت آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی مؤسس حوزه علمیه قم، از آنجا که رژیم پهلوی با ممنوعیت برگزاری آزاد مراسم ختم ایشان و محدود کردن آن به یک ختم دولتی در هر شهر، بنای تعطیلی حوزه‌ها پس از رحلت ایشان را داشت، بنابراین علما و طلاب قم، به شدت نگران شده و برای حفظ حوزه علمیه قم مصمم شدند. در این میان آیات عظام ثلاث آیت‌الله حجت، آیت‌الله صدر و آیت‌الله خوانساری، نقش عمده‌ای در برپایی کلاس‌های درس و پرداخت شهریه طلاب و جلوگیری از تعطیلی حوزه داشتند. به همین دلیل، حساسیت رژیم را نسبت به آیات ثلاث قم، در گزارش‌های شهربانی این شهر به خوبی می‌توان مشاهده کرد. چنانکه سرپاس مختاری طی دو گزارش، به ریاست وزرا در مورد محبوبیت و موقعیت علمی آیت‌الله صدرالدین صدر و آیت‌الله محمد حجت می‌نویسد: «آقای حاج‌شیخ [عبدالکریم حائری] در زمان حیات خودشان اظهار داشته‌اند وجوهاتی را که اشخاص تعهد نموده، می‌پرداخته [اند] بعد از من چون آقاصدرالدین صدر و سیدمحمد حجت طرف اطمینان می‌باشند چنانچه وجوهات را اشخاص فرستادند به این دو برسد و با نظریه ایشان به طلاب داده شود...».

از این رو، بر اساس این گزارش‌ها، آیت‌الله سیدمحمد حجت در مسجد عشقعلی و نیز مدرسه فیضیه و مدرسه مهدیقلی‌خان، تدریس داشته و آیت‌الله سیدصدرالدین صدر هم، در منزل خودش کلاس درس برپا می‌کرده‌اند و در مذاکرات‌شان با طلاب، تعهد کرده بودند که شهریه همه طلاب را، بدون معطلی به آنان پرداخت کنند. طبق اسناد موجود و خاطرات نقل شده، با پایداری آیات ثلاث، از انهدام حوزه علمیه قم، پس از درگذشت آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری، تا پایان حکومت رضاشاه، ممانعت به عمل آمد.

■ ...و در پایان، مروری بر یک سند تاریخی

در خاتمه این بحث برای آشنایی با وضعیت اسفناک اجتماعی آن دوره، نگاهی به نامه تکان‌دهنده آیت‌الله فشارکی یکی از علمای اصفهان، که در قیام آیت‌الله حاج‌آقانورالله نجفی اصفهانی، همراه علمای مهاجر قرار داشت، خطاب به مخبرالسلطنه رئیس‌الوزرا که یک سال پس از آن قیام در ۱۲ شعبان ۱۳۴۷ق. در مورد گسترش فحشا و علنی شدن آن و عدم تعرض به فواحش و فساق آنها در اصفهان نوشته شده، قابل تأمل است. وی در نامه خود چنین می‌نویسد:

«مقام منبع اجل حضرت اشرف ریاست وزرای عظام دامت شوکته

بعد از تقدیم تشکرات فائقه و اهدای دعوات کافیه عرضه می‌دارم که سکوت خودم را در اوضاع کنونی، منافی با عوالم دولت‌خواهی و تقصیر دیدم، لذا بعد از تأملات بسیار عقیده داعی بر تصدیع مقام عالی گردید که به عمق عرایض عالی و به حقیقت دعوی تحقر به علاقه‌مندی به دوام این نعمت عظمی وجود اعلیحضرت سلطان اسلام پناه تصدیق می‌فرمایید و آن اوضاع فعلیه این است که بطور [ی] منافیات اسلامیه رسمی شده که نسخ اسلام و اسلامیت را خلع دین اسلام را به آزادی از دیانت اسلامی فسقه و فجره علناً ادعا می‌کنند زیرا که آزادی فواحش بطوری مشهود است که از دو ساعت به روز مانده الی چهار، پنج ساعت از شب گذشته کالسکه‌های فواحش با کالسکه‌های فساق آنها بلکه بعضی در یک کالسکه از چهارباغ کهنه اصفهان که مدرسه سلطانیه مشتمل بر قریب به صد طلبه در آن چهارباغ است و عبور هواخوری سه، چهار هزار نفر در آن است حرکت می‌کنند به آخر هزارجریب که متصل به جلفا می‌باشد و در اواخر این هزارجریب اراضی بائره آنجا بساط فجور به انواعه آزاد است. العجب که ثقه به جهت احقر نقل کرد در شوارع متصله اشتغال به زنا دارند و این چهارباغ کهنه در وسط شهر است فعلاً و در حین چهارباغ فواحش پیاده و فسقه با هم سیر دارند. فواحش به خودنمایی مشغول بازار نمایش و ارتباط فسقه با فواحش بسیار و اما بیوتات و خانه‌هایی که متعدد است برای اجتماع فواحش و فسقه در خود شهر بسیار است و اشخاصی که در بلاد خارجه که مذهب رسمی آنها اباحه می‌باشد بودند می‌گویند به مثل اصفهان در شدت و رواج نمی‌باشد مسئله مزاوجه و نجابت منسوخ بلکه اباحی مذهبان علنی شده و جدیداً با دخترهای خود با سرباز در طرق دانه دانه دارد رواج می‌گیرد الغرض مذهب رسمی آزادی مذهب است و منکرات سابقه منحصر به فواحش نیست امزدان و بی‌ریش بازان مانعی ندارند بعضی را مقدسین به خیال‌های سابق به بعضی محاکم می‌برند احراز تراضی آزاد هستند و معترض یکی از فواحش یا فسقه مجازات خیانتی دارند خیلی شرمنده هستم از طول عریضه، غرض اینکه کلمه نسخ اسلام مقرون شده به معزولیت علما و از مزاحمت منکرات و اتحاد شکل را به اسم خلع و سلب اسلامیت نسبت دارند. بی‌دیانت‌ها با مقام اسلام پناهی اعلیحضرت را به اعراض خود رعایت نکردند ماه رمضان اگر این‌طور بوده باشد باید در خانه نشست. تصدیق می‌فرمایید که این ترتیبات را نباید به حال خود گذاشت. مفاسد [او] لا تعد و لا نحصی شده است یکی قطع نسل، یکی امراض متعدده و غیرذالک. خدا شاهد است که اگر چنانچه میسر بود به غاری پناه می‌بردم. در خاتمه از مقام اجل عالی تقاضا دارم که البته دستور در جلوگیری بفرمایید.»

به طوری که مشاهده می‌شود، این نامه به خوبی دغدغه خاطر و نگرانی شدید علما را، نسبت به وضعیت اسفناک فساد و ترویج بی‌دینی در جامعه و نیز دین‌ستیزی‌ها و بی‌عدالتی‌های صاحب منصبان را نمایان می‌سازد. از این رو علما نه برای ممانعت از پیشرفت جامعه، بلکه به منظور حفظ حاکمیت اسلام و سنن اسلامی، با رژیم پهلوی وارد چالش‌های گسترده شدند، گرچه ضربات سهمگینی نیز از سوی رضاشاه بر آنان وارد شد.

> **آیت‌الله حاج شیخ محمدعلی شاه‌آبادی در پیش‌بینی خود در مورد رضاخان، به شهید آیت‌الله مدرس گفته بود: «این مردک الان که به قدرت نرسیده است، اینچنین به دستبوس علما و مراجع می‌رود و تظاهر به دینداری می‌کند و از محبت اهل‌بیت(ع) دم می‌زند، لکن به محض آنکه به قدرت رسید، به همه علما پشت می‌کند و اول کسی را هم که لگد می‌زند، خود شما هستید!...»**

> **یکی از روحانیونی را که رضاشاه ممنوع‌المنبر و تبعید کرد، سلطان‌الواعظین شیرازی بود. وی که در سال ۱۳۱۳، در سیرجان علیه بهائیت سخن رانده بود، بلافاصله به دست مأموران رژیم جلب و به کرمان تبعید شد. علت آن نیز، این بود که بهائیت دست‌پرورده عمال انگلیس، در ایران بود و از این رو رضاشاه، اجازه بدگویی به آن را نمی‌داد**

حجت‌الاسلام والمسلمین سلطان‌الواعظین شیرازی، نفر وسط